

# قومیت‌ها و دموکراسی در ایران

## یوسف عزیزی بنی طرف

اشاره: نوشته زیر متن سخنرانی آقای یوسف عزیزی بنی طرف از اعضای کانون نویسندگان ایران در مقر جبهه مشارکت در اهواز است و پیش از این در فصلنامه ترکی - فارسی "وارلیق" که در تهران منتشر می‌شود، به چاپ رسیده است.

باسلام و درود به دوستان و همشهریان گرامی که در این گردهمایی جمع شده‌اند تا سخنان مرا درباره قومیت‌ها و دموکراسی در ایران گوش بدهند. و با سپاس از چهارکت ایران اسلامی در خوزستان که مرادعوت کرده‌اند تا به عنوان یک فرد مستقل که عضو این جبهه نیستم در این زمینه صحبت کنم.

من ابتدا تعریف فایه از قومیت و دموکراسی ارایه خواهم داد و سپس اگر فرصتی بود گریزی به صحرای کربلا یعنی موضوع اعراب خوزستان هم خواهم زد.

قومیت چیست؟ قومیت یا "nationality" به لاتین از کلمه عربی القومیه گرفته شده است. این کلمه اکنون در ایران در برابر ethnicity بکار می‌رود. قومیت از لفظ قوم شتق شده که قوم در فارسی در برابر کلمه "People" نهاده شده است. البته بیشتر از واژه‌هایی مثل مردم یا خلق هم در برابر "People" بکار رفته که معادل دقیقتری است چون کلمه قوم به نوعی معنای آرکاییک و قدیمی دارد. مثل قوم مغول یا قوم تاتار که بیشتر معنای اقوام کوچ‌نشین قدیمی طایفه‌ای و قبیله‌ای را به ذهن متبادر می‌کند. از نظر علمی مردم یا خلق، معنای دقیق‌تری در برابر "People" هستند که متأسفانه در سالیان اخیر به سبب بار خاص سیاسی که اوایل انقلاب از آنها مستفاد می‌شد کمتر بکار گرفته می‌شوند.

هر قوم یا قومیتی دارای ۴ ویژگی است؛ قوم گروهی از انسانهاست که اصولاً ۴ ویژگی دارند: زبان مشترک یا سرزمین مشترک، تاریخ مشترک و فرهنگ و ویژگی‌های روانی مشترک. اگر گروهی از انسانها این چهارخصوصیت را داشته باشند می‌شود صفت قوم یا قومیت را به آنها اطلاق کرد. اما فرق میان قوم و ملت چیست؟ از ملت که در زبان لاتین به آن "nation" گفته می‌شود تعریف‌های فراوان و مختلفی شده است و در مورد تعریف ملت اختلاف وجود دارد. برخی ملت را به گروهی از انسانها اطلاق می‌کنند که آرمانهای مشترک دارند. این تعریف کلی ملت است. برخی هم معتقدند ملت می‌تواند مجموعه‌ای از قومیت‌ها را دربر گیرد و تسامحاً به این تعریف هم رسیده‌اند. مثل ملت ایران که مجموعه‌ای از قومیت‌های ترک، عرب، کرد، بلوچ و ترکمن... الخ را دربر می‌گیرد.

و اما یک اصطلاح دیگر هم داریم بنام "nation\_state" که در واقع همان "ملت - دولت" یا "کشور - ملت" است و در واقع ملت یا کشور معنایی اعتباری دارد درحالی‌که قوم یا خلق واقعی است و اعتباری نیست. تعریف مدرنی هم از ملت وجود دارد که اصولاً خاص دوران مدرن و پست مدرن است. در تعریف جدید زبان، نژاد و دین مبنای تعریف ملت نیست، بل دموکراسی، جامعه مدنی، حقوق شهروندی، و حقوق بشر مبنای تعریف یک ملت را تشکیل می‌دهد. حالین تعریف در مورد همه قومیت‌های ایران نظیر ترک‌ها، کردها، عرب‌ها، ترکمن‌ها و بلوچ صادق است. مثلاً عرب‌ها در خوزستان زبان عربی مشترک، فرهنگ، تاریخ و جغرافیای مشترک دارند.

و اما چه عاملی اقوام مختلف ایرانی را به هم پیوند می‌دهد. من در پژوهشهای خودم به دو عامل عمده رسیده‌ام که اقوام یا خلق‌های ایران را به یکدیگر پیوند می‌دهد: یکی عامل ایرانیت و دیگری عامل اسلامیت. اینها ذهنی نیستند بلکه تعاریف عینی دارند. مقصود از ایرانیت، تاریخ و جغرافیای مشترک یا بعضاً مشترک بین اقوام ایرانی است. یعنی این اقوامی که از آنها نام بردم در ایران بخش عمده‌ای از تاریخ و زندگی مشترک تاریخی را با هم گذرانده‌اند و در یک جغرافیای به هم پیوسته زندگی می‌کنند که اکنون به شکل ایران کنونی درآمده که یک زمانی وسیع‌تر بوده و یک زمانی کوچکتر بوده تا به این مرحله رسیده‌است و در آینده معلوم نیست به (چه) شکل خواهد بود. اینها تعاریف خلاصه و موجزی بود از این مقوله‌ها. و اما اسلامیت: اسلامیت عامل دیگری است که اقوام ایرانی را به یکدیگر پیوند می‌دهد. اسلامیت یعنی تمدن و فرهنگ اسلامی که دین هم بخشی از این تمدن و فرهنگ است. فرضاً عرب خوزستانی را با ترکمن در منطقه ترکمن صحرا چه چیزی به هم پیوند می‌دهد؟ زبان مشترک که ندارند، تاریخشان نیز اغلب نامشترک است، سرزمین جغرافیایشان از هم دور است. لذا مهمترین عاملی که اینها را به یکدیگر پیوند می‌دهد ایرانیت و اسلامیت طبق تعریفی است که ارائه دادیم.

دربارهٔ دموکراسی که بخش دوم عنوان این سخنرانی است ساده‌ترین تعریفی که داده شده حکومت مردم بر مردم است.

دموکراسی هیچگونه خطکشی بر نمی‌دارد یعنی دموکراسی شامل همهٔ انسانهاست، چه سیاه باشند چه سفید، چه عرب باشند چه فارس، چه ترک باشند و چه کرد. در دموکراسی شهروند درجهٔ اول و دوم و سوم وجود ندارد. ضمناً دموکراسی بدون احزاب مخالف و اپوزیسیون هم معنی ندارد و اگر چنین چیزی باشد ادای دموکراسی است.

ملزومات دموکراسی چیست؟ یکی جامعهٔ مدنی یعنی نهادهای واسطه بین دولت و ملت: مثل مطبوعات، احزاب و انجمن‌های صنفی و حرفه‌ای برای همهٔ قومیت‌ها و بدون هیچ فرقی. یکی دیگر از ملزومات دموکراسی انتخابات برای تعیین رئیس جمهور و مجلس شورا و پارلمان و شوراها و دیگر نهادهای انتخابی است. از دیگر مقوله‌های مهم دموکراسی تربیت دمکراتیک است که باید در نظام آموزشی بکار گرفته شود یعنی در یک جامعهٔ مردمسالار در مدارس باید روش‌های دموکراتیک و انسان‌دوستانه جایگزین آموزه‌های استبدادی و نژادپرستانه شود.

نقد و انتقاد به مثابه خون جامعهٔ مردمسالار است که از آن مقولهٔ آزادی مخالف بیرون می‌آید و این شعار

زیبا و مهم آقای خاتمی را در ذهن تداعی می‌کند که "زنده باد مخالف من".

حال که صحبت از نقد شد بد نیست در اینجا اشاره‌ای بکنم به سخنان یکی از سخنرانان که چند شب پیش در همین مکان ایراد شد. آقای عباس عبدی گفته بودند در درجهٔ اول مسئلهٔ دموکراسی مهم است و مسئلهٔ قومیت‌ها پس از آن می‌آید. بنظر من این نوعی خلط مبحث است زیرا مسألهٔ قومیت‌ها در بطن مقولهٔ دموکراسی است؛ هم در سطح جهانی و هم در سطح ایران. اصولاً مسألهٔ قومیت‌ها به عنوان عضوی از بدن و پیکرهٔ دموکراسی است و نمیشود این دو را از هم تفکیک کرد.

در ایران طی صد سال اخیر یعنی از جنبش مشروطیت به این سو مسألهٔ خلق‌ها یا ملیت‌ها و قومیت‌های ایرانی در دوره‌های مختلف مطرح بوده است. در خود انقلاب مشروطیت این مسأله به شکل مادهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی در قانون اساسی مشروطیت نمود پیدا کرد. مشارکت گستردهٔ مردم ترک‌آذربایجان در آن انقلاب باعث شد تا این ماده در قانون اساسی گذشته گنجانده شود، اما این ماده هیچ‌گاه به اجرا در نیامد. اکنون ظاهراً اصل ۱۵ قانون اساسی نیز دارد به همان سرنوشت مادهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی دچار می‌شود. سپس در نهضت ملی شدن نفت که به دورهٔ ما نزدیکتر است

جنبش‌های خلق‌های ایران نیز بروز و نمود پیدا کرد. پس از پیروزی انقلاب هم شاهد طرح مطالبات این خلق‌ها بودیم. بعد از دوم خردادبار دیگر اقوام ایرانی مطالبات و ادبیات سیاسی و فرهنگی‌شان را به اشکال گوناگون مطرح کرده‌اند. اساس این مطالبات دستیابی به حقوق برابر در یک جامعه مردمسالار است که شعار آن داده می‌شود.

در اینجا می‌خواهم به نکته‌ای اشاره کنم و آن تفاوت میان دموکرات و اصلاح طلب است. اکنون از کلمه اصلاح طلب و اصلاح طلبان استفاده فراوان می‌شود. به نظر من هر اصلاح طلبی دموکرات نیست و هر دموکراتی اصلاح طلب است. و ما باید دموکراسی واقعی را در میان اصلاح طلبانی که دموکرات نیستند ترویج دهیم. ضمناً دموکراسی بدون انسانهای دموکرات تحقق ناپذیر است. یعنی ما باید اول انسان‌هایی داشته باشیم که دموکرات منش باشند که در آن صورت می‌توانیم به یک جامعه مردمسالار برسیم. انسانهای دموکرات هم در جامعه دموکرات هستند و هم در محل کار و نیز در درون خانواده و در برخورد با همسر و فرزندان خود.

همچنین دموکراسی بدون آزادی، و استقلال بدون دموکراسی معنی ندارد. این بحثی بود که در اوایل انقلاب نیز مطرح بود. در آن هنگام برخی از گروهها مسأله استقلال و مبارزه ضدامپریالیستی را عمده کردند و از قضیه دموکراسی و آزادی در داخل غافل شدند یا آن را نادیده گرفتند. اما به سبب رویدادهایی که طی بیست و دو سال گذشته در جامعه ایران رخ داد فکر می‌کنم اغلب آن گروهها به این نتیجه رسیدند که نمی‌شود استقلال داشت اما دموکراسی نداشت و عکس آن هم صادق است.

ضمناً شعار عمده انقلاب بهمن ۵۷ استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی بوده است یعنی استقلال و آزادی رکن عمده شعار توده‌های مردم ایران بود. نکته دیگری که در مورد دموکراسی وجود دارد این است که وقتی مردمسالاری با دموکراسی در ایران محکم و استوار می‌شود که نقش نهادهای انتخابی توسط مردم بر نهادهای غیرانتخابی بچربد و بیشتر شود. تا زمانی که عکس این هست دوگانگی منفی در قدرت وجود خواهد داشت. ضمناً دموکراسی پسوند هم نمی‌گیرد چون یک مفهوم جهانی است مثل سرمایه‌داری، سوسیالیسم، ناسیونالیسم و غیر آنها. اگر بخواهیم بگوییم مردمسالاری دینی احتمالاً منظور اسلامی بودن یا مذهبی بودن نظام یا به نوعی ملت ایران است. باین مفهوم شاید بتوان چنین اصطلاحی را بکار گرفت اما کلاً دموکراسی پسوند نمی‌گیرد.

جامعه ایران اکنون در مرحله گذر از یک جامعه سنتی به یک جامعه مدرن است و سعی می‌کند از ساختار غیرانتخابی و نیمه دموکرات به یک جامعه با ساختار دموکراتیک وارد شود. این آزمون بسیار دشوار و به یک زایمان سخت می‌ماند. ضمناً مردمسالاری وسیله است یعنی هدف نیست، دموکراسی

در هیچ جامعه‌ای هدف نیست. دموکراسی وسیله است برای رسیدن به یک نهضت همه جانبه فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در ایران و جهان اسلام. نهضتی که جهان اسلام فقط در پنج قرن اول بعد از اسلام شاهد آن بوده است، تجربه عظیم دوران اولیه تمدن و فرهنگ اسلامی. در دموکراسی وحدت در کثرت نمود پیدا می‌کند.

من فکر می‌کنم عرب‌های خوزستان در طول تاریخ خودشان و زندگی مشترکشان با سایر اقوام ایرانی برای میهن خود و برای وحدت ملی آن جانفشانی‌های فراوان کرده‌اند. نمونه‌های تاریخی زیادی در این زمینه هست که در گفتگوها و گفتارهای قبلی‌ام به آنها اشاره کرده‌ام. اما این مردم فقط جانفشانی کرده‌اند و در زمان صلح و به هنگام سهم‌دهی و سهم‌بری نادیده گرفته شده‌اند.

ضمناً معنی دیگر دموکراسی آن است که ما به رأی اکثریت گردن بنهیم. چه در سطح روستا و چه در سطح محله و چه در شهر و استان و کشور. این امر درباره مسائل عرفی جامعه صدق می‌کند مگر مسائل دینی و عقیدتی که معیارهای خاص خود را دارد.

اکثریت هر قوم و ملت و مردمی حق دارد نام کشور، استان، شهر و نام روستا یا محله خود را طبق آنچه که خودش می‌پسندد انتخاب کند. این حق دموکراتیک اکثریت مردم هر شهر است. مثلاً مردم خرمشهر اکثریتشان حق دارند اسمی را که خود می‌خواهند برای شهرشان انتخاب کنند خرمشهر یا محمره، هر کدام را اکثریت خواست باید به رسمیت شناخت. این یکی از اصول دموکراسی است. یا فرضاً مردم شهرستان دشت آزادگان/خفاجیه/یا شادگان/فلاحیه/یا جاهای دیگر استان. لذا هر نوع تحمیل نام دیگری غیر دموکراتیک و استبدادی است. از آن بدیهی‌تر حق انتخاب نام نوزادان است. این نه تنها یک حق دموکراتیک بلکه یکی از حقوق اولیه هر انسان است که هر انسانی حق دارد نام نوزاد و فرزند خود را طبق آنچه می‌پسندد بگذارد. اما در اینجا در خوزستان شاهد برخوردی تحمیلی هستیم و این حق بدیهی را از مردم عرب دریغ می‌کنند. البته کردها و ترک‌ها نیز با این قضیه یعنی کاربرد نام‌های محلی و قومی با شدت کمتری روبرو بوده‌اند. نظام‌های دموکراتیک در دنیا یا مشارکتی هستند یا فدرال: نمونه مشارکتی لبنان است که مشارکت بر اساس تنوع دینی و مذهبی و قومی صورت می‌گیرد. نمونه فدرال هم سوئیس، هند و بلژیک است.

در دوره قاجار نوعی فدرالیسم سنتی در ایران وجود داشت که بعد از به قدرت رسیدن رضاخان و ایجاد حکومت متمرکز شاهنشاهی پهلوی آن فدرالیسم سنتی از میان رفت. در دوره قاجار در واقع در هر ولایتی و در هر ایالتی مردم به زبان خودشان درس می‌خواندند و مکتب می‌رفتند و از یک سری آزادیهای فرهنگی و اجتماعی برخوردار بودند. بی‌گمان استبداد سیاسی وجود داشت اما

حکومت‌کاری به زندگی فرهنگی و اجتماعی اقوام مختلف نداشت. و حتی برخی از ایالات از نوعی خودمختاری برخوردار بودند. در واقع حکومت مستبد پهلوی حقوق ابتدایی ۵۰ درصد از مردم جامعه ایران را که همان قومیت‌ها باشند، نادیده گرفت. البته بعد از انقلاب امور قدری بهبود پیدا کرد و بی انصافی است اگر تحقق پاره‌ای از حقوق قومیت‌ها را نادیده بگیریم. بنظر من نظام پهلوی در ایران یک عارضه بود یعنی یک مقوله خطرناک و ناهماهنگ با تکامل و تطور تاریخی مردم این مرز و بوم. البته عارضه‌ای که پنجاه و پنج سال طول کشید و آسیب‌های فراوان به جامعه ایران وارد کرد.

مسئله دیگری که مایلیم به آن اشاره کنم عقب‌ماندگی قومیت‌ها در یک نظام غیردموکراتیک است. پرسش این است که نطفه عقب‌ماندگی قومیت‌ها از نظر زبانی، فرهنگی و اجتماعی در کجا بسته می‌شود؟

به نظر من نطفه عقب‌ماندگی فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی قومیت‌ها در سن ۶-۷ سالگی کودک وابسته به این قومیت‌ها بسته می‌شود. یعنی وقتی کودک وارد مدرسه شده و مجبور می‌شود زبان دیگری و فقط همان زبان را بیاموزد، در نتیجه کودک هم زبان مادری خود را فراموش می‌کند و هم زبان دوم را خوب یاد نمی‌گیرد. علم نوین جامعه‌شناسی و روانشناسی برای این مسئله راه حل پیدا کرده و گفته است که نباید با کودک بخصوص کودک دوزبانه به این شکل برخورد کرد. این علم می‌گوید که در کنار زبان رسمی هر کشوری باید زبان مادری آن کودک را هم تدریس کرد. این را نخبگان ملت ایران در مجلس خبرگان در قانون اساسی آوردند که اصل ۱۵ قانون اساسی نمود بارز آن است که متأسفانه تا این لحظه این اصل به اجرا در نیامده است. و ما همچنان شاهد عقب‌ماندگی این قومیت‌ها هستیم.

به گمان من این به سود هیچیک از ما نیست که یک قوم در همه زمینه‌ها و حتی بیش از اندازه پیشرفت کند و قوم هموطن دیگری عقب بماند. این امر باعث اختلال در آسایش یک کشور یا یک استان می‌شود. اصولاً پیشرفت فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی باید در یک کشور یا یک استان و میان همه اقوام متعادل و متوازن باشد و همه را بدون استثنا دربرگیرد. اگر ما به کودک و در کنار بان رسمی آموزش‌های لازم و آموزش‌های ابتدایی به زبان مادری‌اش را ندهیم این باعث می‌شود که کودک در همان دوره ابتدایی یا حداکثر در دوره راهنمایی یا دبیرستان، مدرسه را ترک کند. و اساساً کودکان دوزبانه در سیستم آموزش کنونی ایران، نمی‌توانند در مقابل افرادی که دوگانگی زبانی ندارند و با زبان مادری‌شان درس می‌خوانند بطور برابر و متعادل رقابت کرده و پیشرفت کنند. در واقع چنین افرادی که بتوانند مرحله دبیرستان را طی کنند در قیاس با تک‌زبان‌ها بسیار کمترند و در مرحله دانشگاه این نسبت کمتر و کمتر می‌شود. این امر باعث غیاب نسبی نخبگان قومیت‌ها در حاکمیت و مناصب دولتی می‌شود.

لذا دوستان توجه کنند که این مساله، مهم و قابل بررسی است. من پارسال دعوتی داشتم از دوستان اهوازی برای سخنرانی در هلند و آلمان. در هلند یک دوست مسجد سلیمانی داشتم که سالهاست در آن دیار زندگی می‌کند. در آنجا دیدم با فرزندشان که هیجده ساله و متولد هلند بود فارسی صحبت می‌کنند. خیلی تعجب کردم و از آنها پرسیدم که آیا فقط در اثر صحبت در خانه است که ایشان فارسی را یاد گرفته؟ گفتند: نه، طبق قوانین هلند مهاجران خارجی حق دارند زبان مادری خود را در کنار زبان هلندی بیاموزند و این فرزند ما طی دوره ابتدایی زبان فارسی را در کنار زبان هلندی آموخته است. این امر درباره ترک‌ها و عرب‌های مقیم هلند یا آلمان نیز صدق می‌کند. حال فکرش را بکنید اقوامی که سه یا چهار هزار سال در این مملکت سکونت دارند و بومی این مرزوبوم هستند حق ندارند به زبان مادری خودشان درس بیاموزند. این قضیه باعث ناهنجاری‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی فراوان می‌شود که در استان خوزستان شاهد آن هستیم و به نوعی به ضرر همگان است. از همه جالب‌تر عدم اجرای اصل خاصی است که قانونگذار در قانون اساسی به این مساله اختصاص داده. در نتیجه تقاضای من از برادران و خواهران غیر عرب در استان و بویژه نیروهای اصلاح‌طلب و دموکرات این است که نسبت به خواسته‌های فی‌الواقع ابتدایی هموطنان عربشان که اصولاً از چارچوب قانون اساسی خارج نیست بی‌تفاوت نباشند. این صحبت متوجه مسئولان سیاسی و فرهنگی و امنیتی استان نیز هست. باید برای رفع نابرابری در حقوق شهروندی تلاش کنیم، این به سود وحدت ملی ماست.

من بارها در باره تبعیض قومی در اعطای مجوز نشریه و دادن امکانات به گروه‌های تئاتر و موسیقی و نظایر آن صحبت کرده‌ام. البته مشکلات خوزستان خاص قومیت عرب نیست. من فکر می‌کنم عرب‌ها بادشواری‌های بیشتری روبرو هستند. اما واقعیت این است که تمرکز در سطح تهران باعث شده که اصولاً خوزستان در برنامه‌های کلان توسعه کمتر دیده شود. در اینجا لازم می‌بینم به عدم اهتمام به آثار باستانی استان خوزستان اشاره کنم. نمیدانم این بی‌اعتنایی ریشه قومی دارد یا اشکال در جای دیگری است؟ ببینید آثار مهمی چون قصر شیخ خزعل در "فیلپه" خرمشهر یا آثار تاریخی شهر عسکر مکرم یا بند قیر در بالاتر از ملاتانی و از همه مهمتر آثار عیلامیان که مربوط به چهار تا پنج هزار سال پیش است نادیده گرفته شده و در حال نابودی است. هیچ توجهی به این آثار نمی‌شود و به امان خدا رها شده‌اند. اینها بخشی از میراث فرهنگی کشور ماست که اعتنایی به آنها نمی‌شود و من نمی‌دانم چه کسی مسئول این کارهاست. از همه بدتر تخریب کاخهای شیخ خزعل در اهواز و حمیدیه است که به جای اولی برای اتوبوسهای شرکت واحد در اول خیابان نادری اهواز پارک‌کنگ ساخته‌اند و دومی را سازمان آب و برق خوزستان خیلی خونسردانه نابود کرد و حتی اعتراض نماینده اهواز در مجلس نیز در این زمینه به جایی نرسید. اما از سوی دیگر فریاد آقایان از رئیس جمهور گرفته

تا دیگر مسئولان برای نابودی مجسمه‌های بودا در افغانستان به آسمان می‌رسد! آیا این سیاست یک بام و دو هوا نیست؟ مشکلات قومیت‌ها فقط مشکلات فرهنگی نیست. دوستان و فرهیختگان و روشنفکران این جمع توجه کنند که برای درمان بیماری باید خود بیماری را شناخت. نشان دادن بیماری می‌تواند زمینه را برای علاج بیماری آماده کند. در نبودن دموکراسی، قومیت‌ها علاوه بر عقب‌ماندگی فرهنگی از عقب‌ماندگی اقتصادی نیز رنج می‌برند. من به بلوچستان و کردستان و اردبیل نمی‌پردازم.

نمونه عینی این عقب‌ماندگی همین جاست. از جمله کمربند فقر عربی دور تادور اهواز، دودتادورآبادان، و خرمشهری که به بندر نیمه متروکه تبدیل شده است. خرمشهر این عروس زیبای ایران، اکنون شکل و شمایل یک بیکار معتاد را به خود گرفته است. در شادگان و دشت آزادگان و شوش و اغلب مناطق عرب‌نشین و حتی غیر عرب‌نشین (هفت‌گل و مسجدسلیمان) چهره اقتصادی عقب‌ماندگی، برجسته و هویدا است.

این مساله ناشی از آن است که هنوز فرهنگ عدم تمرکز که جزیی از دموکراسی است در کشور ما جان‌فنا شده است. باید کاری کرد و این وظیفه اصلاح‌طلبان و دموکرات‌های این کشور است و گرنه کار از دست می‌رود. درباره طرح توسعه نیشکر در حوزه کارون نیز خیلی صحبت شده است و من به آن نمی‌پردازم اما از جنبه دموکراسی اگر به قضیه نگاه کنیم می‌بینیم که نظرات و دیدگاه‌های مردمی که این طرح ظاهراً برای آنها ایجاد شده هیچ توجهی نشده است و از بالا طرحی را به صرف اینکه گفته می‌شد اقتصادی هست اجرا کردند که متأسفانه آثار مخربی داشته است.

از نظر اجتماعی هم نبود مردمسالاری و نادیده گرفتن حقوق قومیت‌ها و عقب‌نگه داشتن آنها آثار زیانبار اجتماعی بر جای نهاده است. میزان بالای سرقت، دزدی، جنایت و اعتیاد در استان خوزستان نمونه از این امر است.

فرضاً عرب یا بلوچ ذاتاً دزد یا قاچاقچی نیست. این رویکرد ناشی از یک سری نابرابری‌های اقتصادی و فرهنگی است که این اوضاع ناهنجار را پدید می‌آورد و باید چاره‌ای برای این مشکلات حاد پیدا کرد. در اینجا حتی داد مسئولان استان هم از این پدیده‌ها بلند است. بنابراین باید نظام متمرکز سیاسی، اقتصادی و اداری کشور دچار دگرگونی شود و به سوی یک نظام نامتمرکز پیش برویم. یکی از انزراهمان شوراهاست. البته شوراهایی که اختیارات کافی داشته باشند. نظیر شورای شهر و روستا و محله تا برسد به شورای شهرستان و استان که متأسفانه انتخابات اینها هنوز اجرا نشده است.



در اینجا بی‌مناسبت نمی‌دانم به وضع زنان عرب و بافت عشایری عرب‌های خوزستان هم اشاره‌ای بکنم.

تراژدی زن عرب جدای از تراژدی کل مردم عرب خوزستان نیست. البته سنت‌ها، سنت‌های متراکم تاریخی و فرهنگ در این عرصه کارساز و مؤثرند. من فکر می‌کنم با گشایش فضای سیاسی و گسترش مردمسالاری و مشارکت طلبیدن زنان عرب در کنار خواهران غیرعرب، شاید بتوان این قشر رنجیده و ستم‌دیده را که از ستم مضاعف ملی و جنسی رنج می‌برد به عرصه‌های فعالیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشاند. متأسفانه در این زمینه خود روشنفکران عرب نیز کم کار می‌کنند. بافت عشایری مردم عرب خوزستان هنوز در روستاها و در حاشیه شهرها همچنان باقی است. شب‌روابط عشایری بر خودشهرها نیز سایه انداخته است. ولی با گسترش آگاهی‌های سیاسی و ایجاد نهادهای مدنی (حتی خاص خود قومیت عرب) می‌توان به تضعیف این بافت آرکاییک و قدیمی کمک کرد. نیز می‌توان بافت‌نهادهای جان‌سخت عشایری را به نوعی دموکراتیزه کرد. چرا می‌گویم جان‌سختی می‌کنند زیرا از دوران جاهلیت تاکنون وجود داشته‌اند و گرچه در حال حاضر زیربنای روابط عشایری وجود ندارد باز هم جان‌سختی می‌کنند. چون مناسبات عشایری مربوط به دوران پیش از روابط زمینداری و خاص دوران کمون‌های اولیه زندگی انسانهاست.

اما به رغم گذشت همه مراحل تاریخی معروف که آخرینشان روابط سرمایه‌داری است که در خوزستان زودتر از همه جای ایران گسترش یافت اما این روبنای عشایری همچنان در میان عرب‌های خوزستان وجود دارد.

تا آنجا که بخاطر دارم حدود ۱۰-۱۵ سال پیش، شماری از روشنفکران یکی از این عشایر که اغلب دانشگاهی بودند کوشیدند طایفه و عشیره خود را با شورا بگردانند و نقش شیخ سنتی بی‌سواد یا کم‌سواد را کم کنند یا کلاً از بین ببرند.

البته بافت عشایری فقط خاص عرب‌های خوزستان نیست و در جوامع بلوچ و کرد و لر کشورمان نیز این روابط را می‌بینم. در میان ترک‌های آذربایجان چنین چیزی وجود ندارد یا بسیار ضعیف است. چون فراماسیون اجتماعی ترک‌ها از نظر اقتصادی و اجتماعی از سایر قومیت‌ها پیشرفته‌تر است. روابط عشایری در میان جوامع عرب خارج از خوزستان هم وجود دارد. از جمله در کویت و امارات متحدعربی و عراق و حتی در فلسطین نیز شاهد چنین روابطی هستیم. اما در این کشورها چون مردم نهادهای فرهنگی و مطبوعاتی خاص خود را دارند، روزنامه و رادیو تلویزیون به زبان مادریشان دارند، نهادهای صنفی فرهنگی و اجتماعی دارند. با این ابزارها از شدت آثار زیانبار روابط عشایری می‌کاهند. اما عرب‌های خوزستان به علت نگه داشته شدن و به سبب برخی از روابط ناسالم تاریخی

گذشته نه به حد و سطح همزبانان خود در آن سوی آنها رسیدند و نه به حد و سطح هموطنان فارس که به هر حال از پیشرفت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بیشتری برخوردارند و این را ما به عیان در خوزستان و در ایران بطور اعم می بینیم.

درواقع عرب‌های خوزستان گرفتار یک تنگنای تاریخی هستند. در دوره حاکمیت خاندان پهلوی که ایدئولوژی شوونیستی فارس‌گرا را هنمای حکومت وی بود، میکوشید ایران تک‌زبان، تک‌فرهنگ و تک‌صدا را بوجود بیاورد. محمدرضاشاه نیز به نوعی ادامه دهنده همان خط‌مشی بود. بعد از انقلاب بهمن ۵۷ این ایدئولوژی دست‌کم در سطح رسمی به کنار نهاده شد.

منظورم این است که حاکمیت جدید دیگر از آن ایدئولوژی پیروی نکرد. جهان‌بینی اسلامی نیز بعلت‌گفتمان انترناسیونالیستی که طی یکی دو سال قبل از انقلاب مطرح کرد توانست همه قومیت‌ها را علیه رژیم شاه بسیج کند. دلیل اینکه همه قومیت‌های ایران اعم از ترک، کرد، عرب، ترکمن و بلوچ در کنار سایر هموطنان فارس خود علیه حاکمیت پهلوی و رژیم ستمگر شاهنشاهی به پا خاستند، گفتمان انترناسیونالیستی انقلاب اسلامی بود. یعنی رهبران انقلاب همیشه می‌گفتند که هیچ قومیتی را بر قومیت دیگر برتر نم‌دانیم و باین شعار قومیت‌ها را متحد کردند و به صحنه نبرد علیه شاه کشاندند. گرچه گفتمان انقلاب اسلامی پس از انقلاب، بتدریج در عمل و در برخورد با خواسته‌های قومیت‌ها به نوعی ناسیونالیسم شیعی - فارسی تمایل پیدا کرد.

محمدرضاشاه علاوه بر ترویج ناسیونالیسم افراطی فارس‌گرا در سراسر ایران به خوزستان توجه خاص نشان می‌داد و پان ایرانیسم را در این استان تقویت می‌کرد. در نتیجه شما می‌بینید که شاخه عمده و مؤثر پان ایرانیسم در خوزستان بود و رهبرشان محسن پزشکیور، برای چندین دوره نماینده خرمشهر در مجلس شورای ملی بود. این حزب که در واقع حامل ایدئولوژی پان فارسیسم بود لطمات فراوانه به تنوع فرهنگی و قومی و زبانی در ایران وارد کرد. و همه می‌دانیم که تنوع فرهنگی یکی از شاخص‌های ملت ایران بوده است. ایران از پنج هزار سال پیش یک کشور چند ملیتی و چند قومی بوده است و هیچگاه یک قوم به تنهایی در این سرزمین نمی‌زیسته است. قبل از هخامنشیان پانزده قوم بمدت دو هزار سال بامسالمت بهترین آثار تمدن را در سرزمین ایران پدید آوردند. پس از یورش قوم مهاجم از سرزمین‌های سردسیر روسیه و فرمانروایی هخامنشیان نیز شاهد وجود ایلامی‌ها، سومری‌ها، آشوری‌ها و عرب‌ها هستیم. و حتی لوح‌ها و سنگ‌نبشته‌هایی به این زبان‌ها در کرمانشاه و سایر مناطق ایران هست. یعنی تنوع قومی همیشه وجود داشته است. اما آن عارضه تاریخی یعنی رژیم پهلوی کوشید با زور و استبداد و سرکوب این تنوع را از میان ببرد که البته با وجود آسیب‌هایی که وارد کرد نتوانست برنامه‌های خود را عملی سازد.

به هر حال اکنون جامعه ایران از یک موزاییک سیاسی خاص برخوردار است که طیف اصلاح طلبان، ملی گرایان، دمکرات‌ها و محافظه کاران را دربر می‌گیرد. عرب‌های خوزستان هم آنقدر آگاهی پیدا کرده‌اند که دوستان و دشمنان خود را در این گروه‌ها بشناسند. چون عرب‌های خوزستان و روشنفکران و نخبگان آنها از دو منبع مهم و از دو گفتمان عمده سیاسی، ادبی و فرهنگی تغذیه می‌کنند: یکی از ایران و رسانه‌ها و نوشته‌ها و کتاب‌ها و نوشته‌هایی که به زبان فارسی است و دیگری از گفتمان عربی در خارج و این باعث می‌شود که اشراف بیشتری بر امور سیاسی و اجتماعی جامعه داشته باشند.

این نیز بی‌گمان، از حسن‌های تنوع قومی در ایران است. روشنفکران عرب از اصلاح طلبان که آنها رانزدیکترین نیروی سیاسی به خود می‌دانند، انتظار دارند مواضع و دیدگاه‌هایشان را نسبت به شونیست‌ها و ناسیونالیست‌های تندرو مشخص کنند. باید در مطبوعاتشان این ایدئولوژی را به نقد بکشند و این وظیفه را فقط به فعالان قومیت‌ها نسپارند. چیزی که من به آن رسیده‌ام آن است که اکنون دوران ناسیونالیسم به مفهوم گذشته سپری شده است. ما در دوران جهان‌گرایی (العولمه) یا گلوبالیزیشن زندگی می‌کنیم. دنیا تبدیل به یک روستای کوچک شده است. شما در خانه خود و بطور همزمان حوادث فلسطین، حوادث آمریکای لاتین و رخدادهای آفریقا را می‌بینید و از طریق اینترنت با دنیای وسیع‌تری در ارتباط هستید. بنابراین دیگر آن حد و مرز کشیدن بر مبنای تصورات ملی‌گرایانه نقش خود را از دست داده و در آینده بیشتر از دست خواهد داد. پنجاه سال پیش شاید نقش ملی‌گرایی در جهت‌رویاری با استعمار بیشتر بود ولی اکنون ملی‌گرایی افراطی باعث تحریک قوم‌گرایی می‌شود. من فکرمی‌کنم یک اصلاحات دمکراتیک و اساسی و مردمسالار می‌تواند این مملکت را به ساحل امان برساند. اما اگر آقای خاتمی و اصلاح طلبان در دوره دوم ریاست جمهوری از حل مشکلات اقتصادی، اجتماعی و مشکلات قومیت‌ها بر نیابند از حرکت مردم عقب خواهند ماند و طرفداران بسیاری را از دست خواهند داد. در این حالت جنبش اصلاحات عمیق‌تر خواهد شد و حتی ممکن است به جنبش دمکراتیک بدل شود.

در پایان لازم است تاکید بکنم که دوستان باید اعتماد قومیت‌ها را جلب کنند. اینها عین مارگزیده‌ها هستند. طی پنجاه و پنج سال حکومت پهلوی انواع ستم‌ها، انواع نادیده گرفتن حقوق آنها و انواع تحقیرها و تبعیض‌ها نسبت به خلق‌های ایران روا شده است. بعد از انقلاب این روند قدری کاهش پیدا کرده اما کاملاً از میان نرفته است و باید سعی کرد بطور نسبی، تعادلی در جامعه ایجاد شود. من فکر می‌کنم عرب‌های خوزستان امتحان خود را در تاریخ ایران پس داده‌اند. بطور مثال در این زمینه میتوان به سه واقعه تاریخی اشاره کرد: یک مورد هنگامی است که اشرف افغان وارد اصفهان

پایتخت ایران آن زمان شد و پس از برانداختن خاندان صفوی به هم‌مذهبان خود در عثمانی قول داد که خوزستان را به آنها ببیند اما حاکمان عرب و شیعه خوزستان، اعرابستان آن هنگام یعنی مشعشعیان در برابر جدا شدن خوزستان از مام میهن ایستادند و زیر بار نرفتند. واقعه دوم، در دوره قاجار و در عهد ناصرالدین شاه رخ داد. در آن هنگام ابتدا عثمانی و سپس انگلیس کوشیدند خرمشهر را از ایران جدا کنند اما حاج جابرکعبی بدر شیخ خزعل، در آغاز در برابر نیروهای عثمانی و سپس انگلیسی ایستاد و وابستگی خود را به میهنش ایران نشان داد. این را شما می‌توانید در کتاب "جنگ ایران و انگلیس در محمره" اثر سید احمد کسروی بیابید.

در انقلاب بهمن که اغلب شما شاید یادتان باشد و دیدید که چگونه عرب‌ها مشارکت گسترده داشتند و چه شهدایی تقدیم کردند. در جنگ و دفاع از میهن در مقابل صدام حسین و ارتشش ایستادند و فریب شعارهای ناسیونالیستی‌اش را نخوردند. آنان از خانه و کاشانه و زادگاه میهن خودشان دفاع کردند که آمار شهیدان در این زمینه آشکار است و طبق اسناد بنیاد شهید خوزستان از ۱۶ هزار شهید استان خوزستان، ۱۲ هزار نفر آنان عرب خوزستانی بودند. در دوم خرداد ۷۶ نیز به عنوان دومین یا سومین استان بیشترین رأی را به سمبل اصلاح‌گری یعنی آقای خاتمی دادند.

### پرسش‌های حاضران

س ۱: شما در صحبت‌هایتان گفتید که اصول دموکراسی به ما اجازه می‌دهد که مردم اسم شهر یا روستا یا هر چیز دیگر را طبق علائق خودشان نامگذاری کنند. من در یک سخنرانی دیگری که شرکت کرده بودم، سرهنگی در این زمینه صحبت می‌کرد. من در آنجا گفتم ما عرب‌های اهواز به سوسنگرد می‌گوییم "خفاجیه" و به شادگان می‌گوییم "فلاحیه" و به خرمشهر می‌گوییم "محمره". این چیزی است که در فرمایشات جنابعالی هست. چیزی که طبق منطق باید اینها را پذیرفت. ایشان یعنی جناب سرهنگ می‌گفتند: کسی که چنین نام‌هایی را بکار می‌برد عقاید غلطی را اجرا می‌کند. من عرب هستم و این اجازه را دارم که به سوسنگرد بگویم خفاجیه، آیا من عقیده غلطی را ترویج کرده‌ام؟ آیا من اخلاص ایجاد کرده‌ام؟ در حالیکه من اگر بیایم و چنین چیزی را بگویم از من به عنوان یک مصلح یاد می‌شود. دوست دارم که قدری بیشتر به این مسئله بپردازید. (کف زدن حضار)

پاسخ: مشکل قومیت‌های ایران فقط نام‌های شهرها و روستاها نیست بلکه عمده‌ترین مشکل برخورد امنیتی با مسایل فرهنگی جامعه است. این متأسفانه تا قبل از دوم خرداد بشدت اعمال می‌شد. یعنی در اثر برخورد امنیتی با مسایل فرهنگی است که آقای سعید امامی و دارودسته‌اش بهترین نویسندگان این مملکت را به طناب می‌کشند. این برخورد امنیتی با مقوله فرهنگ است. باید با فرهنگ

و مسایل آن برخورد فرهنگی کرد. فرهنگ از جنس مقوله‌های امنیتی نیست. در یک جامعه مردمسالار با قضایای فرهنگی باید به شکل فرهنگی برخورد کرد. اما مسأله نام‌های شهرها و روستاها بخصوص در خوزستان متأسفانه همیشه جنجال‌برانگیز بوده است. درجایی که همین مسایل خیلی ساده در سایر مناطق ایران حل شده است. فرضاً نام رضاییه به ارومیه، نام بندرپهلوی به بندرانزلی و نام بندر شاه به بندر ترکمن تبدیل شد و بسیاری از موارد دیگر. اما در اینجا متأسفانه تداخلی در مسایل پیش آمده و احیاناً خلط‌مبحث هم شده است.

مثالی در این زمینه بگویم آقای رفسنجانی در خطبه نماز جمعه‌شان در مهر ۷۹ صحبتی کردند که گویا عراق اسم آبادان را "عبادان" و خرمشهر را "محمیره" گذاشته است. من نامه‌ای به ایشان نوشتم و برای دفترشان فرستادم که در برخی از مطبوعات هم چاپ شد. من در آن نامه گفتم از شما که چند کتاب را از عربی به فارسی ترجمه کرده‌اید و تاریخ را می‌شناسید بعید است چنین برخوردی بکنید زیرا این شهرها قبل از آن اصولاً کشوری بنام دولت عراق در دنیا بوجود آید خود فارس‌ها اینها را به این نام می‌شناختند، منظوم نام‌های عربی و تاریخی آنهاست. من استناد کردم به دایره‌المعارف تشیع و دایره‌المعارف اسلامی و دایره‌المعارف فارسی دکتر مصاحب و کتابهای تاریخی فارسی (نه عربی و انگلیسی) و دقیقاً فقط کتابهای فارسی. شما هر یک از این کتابها یا اسناد وزارت امور خارجه را ببینید همه نشان می‌دهند که تا پیش از تاریخ یاد شده نام‌ها همان نام‌های عربی و بومی است. البته ما هم مایل نیستیم این قضایا را بیش از حد آن عمده کنیم اما وقتی یک مسئول مملکتی، اینگونه مسایل را مطرح می‌کند چاره‌ای جز جواب و توضیح نیست. ضمناً بحث، بحث فرهنگی و بحث دموکراسی و بحث قومیت‌هاست. اینها البته همیشه و طی این بیست و اندی سال جزو خواسته‌های ساکنان این شهرها یعنی اکثریت مردم عرب بوده است. این را من فکر می‌کنم باید از طریق قانونی وارد شد. ضمن اینکه باید در باره این مسایل بحث کرد و نظرات موافق و مخالف را شنید بنظر من مجلس شورا باید این قضیه را حل کند. من البته شکل کلی قضیه را گفتم که مبنای دموکراسی نظر کثرت است. حال اگر این قضیه در اینجا اجرا می‌شود یا نمی‌شود یک موضوع دیگر است.

در کانادا از مردم کبک رأی‌گیری می‌کنند که آیا می‌خواهید جزو کانادا باشید یا می‌خواهید جدا شوید. در پورتوریکو از مردم پورتوریکو می‌پرسند که آیا مایلید جزو ایالات متحده باشید یا می‌خواهید جدا شوید. مردم رأی می‌دهند. احزاب فعالیت می‌کنند: یک حزب هست طرفدار ادغام پورتوریکو به آمریکا و حزب دیگر طرفدار خودمختاری و حزب سوم هواخواه جدایی پورتوریکو از آمریکا است. رأی‌گیری می‌کنند حزب دومی برنده می‌شود. پورتوریکو با گرفتن خودمختاری جزو ایالات متحده می‌ماند. در ایالت کبک کانادا در این زمینه انتخابات انجام می‌گیرد و جدایی خواهان و طرفداران خودمختاری و وابستگی به کانادا باهم رقابت می‌کنند و جدایی خواهان شکست می‌خورند.

این همان روند دمکراتیک مسأله قومیت‌هاست. نه اینکه بیایند بخشنامه کنند که شمای عرب نمی‌توانی اسم بچه‌ات را طارق یا نبیل یا میسا یا دیگر نام‌های عربی بگذاری. این نوعی نادیده گرفتن حقوق اولیه یک‌انسان است. من مایلم نام بچه‌ام را چبق سلیقه شخصی و قومی خودم بگذارم به آن مرکز نشین و تهران نشین چه ربطی دارد که من چه نامی می‌گذارم. یا باید اسم ناب فارسی بگذاری یا نباید اسم عربی بگذاری. آخر مادر بزرگ من که قادر نیست نام‌های فارسی را تلفظ بکند، چه تقصیری دارد؟ اینها مسایلی است که باید در باره آنها بحث شود. باید مردم قانع شوند و با زور و خشونت نمی‌توان چیزی را آنها تحمیل کرد. باید مخالف و موافق باهم گفتگو کنند.

س ۲: اهم تلاش‌ها و فعالیت‌های جبهه مشارکت و جناب آقای خاتمی برای برقراری عدالت و پرداختن به حقوق قومیت‌ها در چهار سال گذشته چگونه است؟

ج ۲: البته من نه عضو جبهه مشارکت هستم و نه وابستگی حزبی به این جبهه دارم. ولی به عنوان یک فرد مستقل می‌توانم نظر بدهم، در نتیجه نظر من کاملاً تأیید آمیز نیست و با انتقاد همراه است. این انتقاد بر مبنای زنده باد مخالف من شکل می‌گیرد. بنظر من آقای خاتمی و اصلاح طلبان و جبهه مشارکت به عنوان نیروی عمده اصلاح طلبان، جو تمامیت خواهانه‌ای را شکست که قبل از ۲ خرداد در جامعه ماحکم بود و با مسایل فرهنگی برخورد امنیتی و حذفی می‌کرد. آنان این کار را به کمک توده‌های مردم و به کمک آرا مردم انجام دادند و گرنه تا مقطع ۲ خرداد شاید حدود ۵۰ هزار نفر بیشتر او را نمی‌شناختند. این قدرت توده‌های مردم است که آقای خاتمی را بالا کشید و بخشی از این توده‌ها قومیت‌ها هستند که بیش از ۵۰ درصد از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند. بنظر من طی چهار سال اول حکومت آقای خاتمی بیشترین گشایشی که بوجود آمد جنبه فرهنگی داشت. مطبوعات قومیت‌ها به خصوص در آذربایجان و حتی در اهواز خودمان رونق گرفت. این مطبوعات مسایلی را مطرح می‌کنند که تاکنون مطرح نشده است و شاید در هیچ دوره زمانی جز در دوره جنبش ملی یا طی یک یا دو سال بعد از انقلاب مطرح نشده است. البته این مسایل اکنون با تانی و تامل و تعهد بیشتری مطرح می‌شود.

درباره عرب‌های خوزستان باید بگویم که سه سال پس از آمدن آقای خاتمی یکی دو نشریه عربی فارسی اجازه انتشار گرفته‌اند که این هم باز غنیمتی است. قومیت‌ها و عرب‌های خوزستان امکان یافتند که شب‌های شعر علنی و وسیع بگذارند و جشنواره‌های مختلف برگزار کنند. گفتگوهای سیاسی، ادبی و فرهنگی بدون ترس و بدون وا همه در بین آنان رواج یافت. آنها در محافل خود بخصوص در مقاطع انتخابات مختلف هر مسأله‌ای را مطرح می‌کنند. زبان خشونت و زبان برخوردهای امنیتی به زبان گفتگوی فرهنگی و سیاسی تبدیل شده و این پدیده مبارکی است. گرچه چیزی را که

خلق‌های ایران و قومیت‌های ایران می‌خواهند یعنی اجرای ماده ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی اجرا نشد و متأسفانه نه آقای خاتمی و نه اصلاح‌طلبان در این زمینه شاید نتوان گفت کاری نکردند اما در واقع مثل سایر مواضع در برابر راست مذهبی و راست ملی‌گرا عقب نشستند. و انتظار ما این است در دوره آینده مجلس اصلاحات و نامزد اصلاحات آقای خاتمی (در صورت پیروزی) بتوانند این دو اصل را که برای وحدت ملی ایران اساسی هستند اجرا بکنند. در این حالت دو راه هست یا دولت به مجلس لایحه بدهد یا اینکه مجلس طرحی را تهیه کند و این یکی دو اصل مربوط به ملیت‌ها را اجرا کند.

س ۳: با توجه به اینکه در ۴ سال گذشته یکی از شعارهای انتخاباتی آقای خاتمی حقوق قومیت‌ها بوده، چرا تاکنون از اصل ۱۵ دفاعی نشده یا در مجلس مطرح نشده است.

ج ۳: آقای خاتمی در برنامه ۲ خرداد ۷۶ خود صحبت صریحی درباره قومیت‌ها نکرده است. منظورم برنامه ایشان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ است. فقط یک جا و بطور مبهم از اقلیت‌ها در ایران صحبت کرده است و این می‌تواند اقلیت‌های مذهبی و قومی باشد.

من فکر می‌کنم "گفتمان قومیت‌ها" در عرض این ۳-۴ سال خود را مطرح کرده است که علت آن فضای باز و فضای نیمه دموکراتیکی است که در جامعه بوجود آمد. این را اصلاح‌طلبان و بخصوص جبهه مشارکت گرفت.

گفتمان اصلاح‌طلبان هم به نظر من یک دایره است که از سه بخش تشکیل می‌شود: بخش مذهبی، بخش دموکرات و بخش ناسیونالیستی. در واقع گفتمان اصلاح‌طلبان یک دایره است که می‌توان آن را به سه بخش تقسیم کرد. مسأله قومیت‌ها در بخش دموکراتیک این گفتمان که یک سوم این دایره است جای می‌گیرد. من فکر می‌کنم که در بین اصلاح‌طلبان جبهه مشارکت بیش از دیگران به این قضیه پرداخته است. هم آن زمان که روزنامه مشارکت را داشته‌اند و هم این زمان که نوروز را درمی‌آورند. که یک صفحه به قومیت‌ها اختصاص دارد. (گفتنی است که اکنون به علت فشار برخی از افراد ملی‌گرای درون روزنامه یعنی کسانی که غلظت بخش ناسیونالیستی‌شان در آن دایره بیشتر است، این صفحه تعطیل شده است). پرداختن مطبوعات به مسأله قومیت‌ها فضای سیاسی را تلطیف می‌کند و تابوی خطرناک قلمداد کردن قومیت‌ها را می‌شکند.

س ۴: ضمن تشکر از سخنرانی تان، باتوجه به خلع فکری و اختلاف نظری که وجود دارد و نیز باتوجه به مشترکات قومیت‌های مختلف مخصوصاً در استان خوزستان چه تمهیدات و راه‌کارهایی را پیشنهاد می‌کنید تا این قومیت‌ها بتوانند در کنار هم زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند.

ج ۴: من قبلاً گفتم که در ایران خوشبختانه در طول تاریخ کمتر برخوردهای خونین و خشونت آمیخ قومی وجود داشته و این مسأله نادری است. منظورم این است که ایران منهای حکومت‌ها - یکی از معدود کشورهای است که از این خصیصه مدنی و فرهنگی قوی برخوردار بوده است. تسامح، تساحل، بردباری، تحمل همدیگر و تحمل قومی از خصلتهای ایرانی‌ها در طول تاریخ بوده است. من فکر می‌کنم اگر گاهی به سبب عارضه‌هایی مثل عارضه ظهور خاندان پهلوی، این فشارها بر قومیت‌ها وجود داشته‌است، این خاندان بعد از نیم قرن به هر حال سرنگون شد و این عارضه از میان رفت. من فکر می‌کنم مهمترین عامل برای نزدیک کردن قومیت‌ها در خوزستان نخبگان این است که همه قومیت‌ها چه عرب و چه غیرعرب برای اجرای قانون اساسی که بخشی از حقوق قومیت‌ها در آن درج شده تأکید کنند. یعنی تأکید کنند بر برابری میان قومیت‌ها و علیه نابرابری‌های قومی مبارزه کنند. این یک مسئولیت انسانی است و فقط مسئولیت قومی نیست. هر شخصی اگر انسانی فکر کند باید در راه حل این مسئله کوشش کند و برای پیشرفت استان خوزستان تلاش ورزد.

من قبلاً گفتم نمی‌شود یک قومیت پیشرفت بکند و قومیت دیگر به علت نادیده گرفتن حقوقشان که در قانون اساسی مطرح شده عقب بمانند. در نتیجه باید باب گفتگو را در مطبوعات اصلاح طلب بیشتر کرد. باید مردم قیرعرب استان را با مشکلات عرب‌های خوزستان آشنا کرد که عمده‌ترین آنها مشکلات اقتصادی و مناطق فقیرنشین عربی و مشکلات اجتماعی است. اینها باید گویا و شفاف و صریح در مطبوعات اصلاح طلب استان مطرح شود. از صدا و سیما هیچ انتظاری نیست که مثلاً میزگردهایی بگذارد تا جدل و گفتگو و بحث و انتقادی انجام گیرد. لااقل روشنفکرهای قومیت‌های استان بنشینند و با هم صحبت کنند یا اصلاً با همدیگر مخالفت کنند. چه اشکال دارد؟ بنشینند گفتگو بکنند و راه کار و راه چاره بیندیشند برای این همه مشکلات انبوه قومی و قیرقومی که در استان خوزستان هست.

آنان از طرح هیچ مسأله‌ای نباید هراس داشته باشند و هیچ چیز را مقدس و تابو ندانند. منظور من البته مسایل عرفی است و مسایل دینی را نمی‌گویم که عرصه دیگری است. به نظر من باید در باره همه مسایل فکری، عرفی و اجتماعی گفتگو کرد. این مسئولیت سنگین بر عهده روشنفکران هر دو قومیت است که در رسانه‌های مختلف مکتوب و غیرمکتوب بنشینند و گفتگو و صحبت کنند.



شنبه ۲۹ دی ۱۳۸۰ - ۱۹ ژانویه ۲۰۰۲